هو العلیم

معنای مصدری و اسم مصدری وجود

تفکیک معنای اعتباری از معنای اصیل در وجود

سلسله دروس خارج اسفار اربعه ـ السّفر الاوّل، المسلک الاوّل، المرحلة الاوّلیٰ، المنهج الاوّل، الفصل السابع توضیحٌ و تنبیهٌ ـ جلسۀ چهل‌وهشتم

استاد

آیةالله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم

توضیحٌ و تنبیهٌ:

قد تبیّنَ و تحقّق مِن تضاعیفِ ما ذکرناهُ مِن القولِ فی الوجودِ أنّه کما أنّ النورَ قد یُطلقُ و یرادُ منه المعنَیٰ المصدریِّ، أی نورانیّةِ شیءٍ مِن الأشیاءِ؛ و لا وجودَ له فی الأعیانِ، بل وجودُه إنّما هو فی الأذهانِ.و قد یُطلقُ و یُرادُ منه الظاهرُ بذاتِه المُظهرُ لغیرِه مِن الذّواتِ النوریّةِ.

# اعتباری بودن معنای مصدری وجود

در اینجا ایشان برای وجود، دو معنا و دو مرتبۀ مفهومی و عینی ترسیم می‌کنند. یکی مرتبۀ مفهومی آن، که عبارت است از همان معنای مصدری که همان‌طور که متذکّر هستیم؛ مصدر تحقّق خارجی ندارد بلکه حدث، تحقّق خارجی دارد. و مصدر عبارت است از یک امر نسبی و انتساب آن حدث به آثار و تبعات و شرایط و مقارنات آن حدث؛ از نقطه‌نظر تحیّز و تأیّن به معنای «أین» مکان و زمان و کیفیّت صدور و ظهور آن حدث در ظروف مختلفۀ از فاعل و مفعول و نِسَبِ گذشته و حال و آینده و غیرذلک.

# تفاوت بین حدث، مصدر و اسم مصدر

بناءًعلیٰ‌هذا، مفهوم مصدری معنای خارجی ندارد بلکه یک معنای ذهنی است. آنچه که در خارج است، عبارت است از نفس حدث. و فرق بین حدث و مصدر و اسم مصدر هم در همین مطلب است. در مصدر فقط صرف انتساب و اضافه لحاظ می‌شود. آن اضافه‌ای که حدث دارد با یکی از مقارنات خودش؛ یعنی همان جنبۀ نسبیّت در اینجا لحاظ می‌شود [مثل] گفتن، زدن. [البتّه] نه آن زدنی که حدث است و تحقّق خارجی دارد [بلکه] آن زدنی که خود او در صور مختلفه و در أشکال مختلفه ظهور پیدا می‌کند. زدنی که می‌تواند در فاعل یا مفعول باشد یا در زمان گذشته یا در آینده باشد. به‌عبارت‌دیگر، انتساب حدث با شرایط خودش را مصدر می‌گوییم که بنا بر آن عرضی که قبلاً بیان شد، این مصدر با معنای حدثی دوتا است. آن معنای حدثی عبارت است از نفسُ الحدث که آن نفسُ الحدث در عالم خارج ـ یا آن حدث را ما به معنای اعم از عین و ذات می‌گیریم ـ صور مختلفه‌ای پیدا می‌کند امّا یک معنای انتزاعیِ از ارتباط حدث با همۀ اشکال و مقارناتش را مصدر می‌نامیم که می‌شود یک معنای انتزاعی، [مثل] زدن و گفتن. که فرقش با گفتار دوتا است؛ گفتار عبارت است از ما حصل و نتیجۀ فعلی که فاعل در عالم خارج تحقّق می‌دهد، به آن می‌گوییم گفتار. امّا گفتن عبارت است از نسبت بین فاعل و آن عملی که دارد انجام می‌دهد و آن نسبت یک انتزاع فعلی است. این معنا معنای مصدری است.

# دو معنای مصدری و اسم مصدریِ وجود

وجود هم دو معنا دارد: یک معنا معنای مفهومی و انتزاعی است که عبارت است از هستی داشتن، بودن ـ هستی داشتن و بودن با هستی و بود دوتا است ـ نمود داشتن، بودن، تکوّن یعنی تحقّق و لباس وجود پوشیدن. این یک معنای مصدری است [که] در این معنا ما می‌توانیم تصوّر کلّیت و جزئیّت کنیم. کلّیت به این معنا که یک معنای سعی و عام است و شامل افرادی در مادون خود می‌شود. و جزئیّت را می‌توانیم در اینجا تصوّر کنیم؛ چون جزئیّت عبارت است از یک مصداق مشخّصی که داخل در تحتِ یک کلّی است؛ به هر عنوانی که می‌خواهد باشد [فرقی نمی‌کند]، چه اینکه آن کلّی دارای ماهیّت باشد؛به‌عبارت‌دیگر، کلّی منطقی باشد یا کلّی طبیعی باشد، فرقی نمی‌کند. یعنی مفهوم عامّی است که آن مفهوم عام، شامل افراد مادون خود خواهد بود؛ حالا [اینکه] آن مفهوم عام آیا جنس و فصل داشته باشد یا نداشته باشد، آن دیگر اشکالی ندارد، ما می‌توانیم یک معنای انتزاعی را در عین بساطتی که دارد، بر افراد و مصادیقی حمل کنیم که می‌توانند در تحتِ این معنای عام قرار بگیرند. و الآن هستی داشتن یا وجود داشتن یا بودن [را] می‌توانیم [به] یک معنای سعی بگیریم که افراد عدیده‌ای داخل در او هستند؛ هم افرادی که ذوالماهیّة هستند و هم افراد بدون ماهیّت که فرد بدون ماهیّت، همان وجود باری‌تعالیٰ است یا آن عقول بسیطه‌ای که صرف تشخّص نوریّۀ آنها موجب تعیّن آنها است، بدون اینکه داخل در ماهیّات عالم امکان و ظلمات شده باشند.

بناءًعلیٰ‌هذا، اینکه ما می‌گوییم: هستی داشتن، این هستی داشتن را ما بر همۀ تعیّنات اطلاق می‌کنیم؛ بر خود باری‌تعالیٰ هم اطلاق می‌کنیم، او هم هستی دارد ولی عین هستی و مبدأ و کمال هستی است؛ این کتاب هستی دارد، این قلم، این فرش، زید و عمرو و بکر همه هستی دارند. این معنا، [همان] معنای مصدری می‌شود. پس وجود به این معنا، مفهوم است نه عین.

## تعیین مصداق معنایِ مصدری

امّا از این مرتبه که گذشتیم می‌گوییم: حالا می‌آییم سراغ اینکه این جنابی که ما او را مصداق برای این مصدر قرار داده‌ایم، خود این جناب در چه مرحله‌ای از تعیّنات یا حقایق قرار گرفته است؟ می‌بینیم این هست است، وجود است، خود تعیّن و خود وجودی است که ما به‌واسطۀ تحقّق یک امر خارجی و یک امر عینیِ خارجی توانسته‌ایم این را داخل در این هستی و داخل در این مصدر کنیم، اگر این را نداشت ما نمی‌توانستیم مفهوم مصدر را بر او حمل کنیم. چرا ما این معنای مصدری را بر اعدام حمل نمی‌کنیم؟! به‌خاطر اینکه این حقیقت در آنها نیست. به خود این وجود و خود شخص [این وجود] وقتی که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم [که] این غیر از تشخّص، چیز دیگری نیست؛ یعنی حقیقتی است که آن حقیقت را فقط تشخّص آن وجود تشکیل می‌دهد نه امر زائدی بر آن. یعنی صرف تعیّن این وجود، همان حقیقت وجودیۀ این شی‌ء است.

# تبیین معنای ثبوتی و اثباتی وجود

پس بنابراین، دو مسئله در اینجا روشن می‌شود:

یکی معنای مصدری که [همان] معنای انتزاعی است و به آن وجود اثباتی گفته می‌شود. یعنی حکایت می‌کند از یک امر خارجی؛ همان‌طور که «گفتن» یک معنای مصدری است و حکایت می‌کند از «گفتار» که اسم مصدر است، زدن حکایت می‌کند از آن معنای حدثی در خارج، راه رفتن حکایت می‌کند از آن حدثی که در خارج تحقّق پیدا کرده است که آن معنا، معنای انتزاعی است و ما به‌وسیلۀ آن معنای انتزاعی پی به آن معنای حقیقی می‌بریم؛ چون آن معنای حقیقی نمی‌تواند در ذهن ما بیاید، وجود عینی و وجود خارجی دارد. شما که نمی‌توانید آن شیئی را که در خارج هست در ذهن بیاوریم؛ او دارد در خیابان برای خودش راه می‌رود، حرف می‌زند، شما نمی‌توانید این کار را بکنید، [لذا] ما می‌آییم یک صورتی از آن را می‌آوریم در ذهن خودمان و با آن چیزی که در خارج هست ارتباط برقرار می‌کنیم. البتّه بعداً می‌آییم و می‌گوییم که همۀ علم حصولی ما، برگشتش به علم حضوری است. ما ارتباطی با آن امری که در خارج هست پیدا می‌کنیم، و اسم این ارتباط را امر انتزاعی یا وجود اثباتی می‌گذاریم. یعنی در مقام اثبات آمدیم این مفهوم را مابه‌ازاء خارج قرار داده‌ایم.

[امّا] یک‌وقت این اثبات، یک ثبوتی دارد که ثبوتش عبارت است از همان اعیان خارجی؛ همان وجودی که نور است و ظاهر بنفسه و مظهر لغیره می‌باشد. اسم این وجود را ثبوت و تحقّق و عین می‌گذاریم.

## کلی نبودن معنایِ ثبوتی وجود

این وجودی که در مقام ثبوت، معنای مصدری از آن انتزاع شده است عین تشخّص است، دیگر نمی‌تواند کلّی باشد، چون دیگر سعه ندارد. آن [چیزی] که سعه داشت، مفهوم بود و مصادیقی داخل در آن بودند، امّا این وجود که سعه ندارد؛ [به‌عنوان‌مثال] زید سعه ندارد و شامل عمرو نمی‌شود و عمرو سعه ندارد و شامل زید نمی‌شود. هر وجودی برای خود یک تشخّص خاص است، پس کلّی نیست، جزئی هم نخواهد بود! چرا؟ چون جزئی عبارت است از آن ماهیّتی که داخل در تحتِ یک امر کلّی قرار می‌گیرد؛ ماهیّتی که به تشخّص آن ماهیّت، یک کلّی طبیعی در خارج تحقّق پیدا می‌کند. و وقتی که ما به حقیقت زید نگاه بکنیم می‌بینیم [که] آن حقیقت زید، داخل در تحتِ هیچ امر کلّی نیست. پس داخل در تحتِ چیست؟

### مراد از کلّی چیست؟

کلّی‌ای که ما تعریف می‌کنیم عبارت است از یک مفهوم سِعی، مفهوم جنسی، مفهوم نوعی یا فصلی، مفهوم ذاتی که شامل افراد متّفقةُ الحقایق یا مختلفةُ الحقایق بشود؛ به آن کلّی می‌گوییم. و آن چیزی که مادون آن است باز او ماهیّتی است؛ منتها ماهیّت محدوده و ماهیّت محدّده، این ماهیّت داخل در تحتِ آن معنا و آن مفهوم کلّی است.

امّا اگر یک امری در خارج منحصربه‌فرد باشد و حقیقت آن منحصربه‌فرد باشد شما چه کلّی‌ای در اینجا دارید که بتوانید این عین خارجی را داخل در تحتِ آن قرار بدهید؟! [من‌باب‌مثال] الآن در جلوی من یک ضبط‌صوت هست، آیا این ضبط‌صوت داخل در تحت فرشِ[کلّی] است؟! این فرش برای خودش یک وجود جدای منحازی است و این ضبطی هم که اینجا هست برای خودش وجود جدایی است. بزرگ بودن و کوچک بودن آن، دلیل نمی‌شود که آن [ضبط] داخل در تحتِ این باشد. داخل در تحتِ این بودن، نیاز به جنس و فصل دارد. یا حداقل جنس و فصل را نگوییم، ذاتیات مشترکی که بین این و آن هست و ما یک معنای کلّی را انتزاع می‌کنیم و اسم آن انتزاع را وجود اثباتی می‌گذاریم و آن را حمل می‌کنیم بر افرادی که پایین هستند. یعنی افرادی که پایین هستند و در تحتِ آن هستند یک مفهوم وجود محدودی ما در اینجا برای اینها، درنظر می‌گیریم؛ وجود ضبط، وجود این فرش، وجود کتاب. خود همین وجود، یک معنای انتزاعی می‌شود. چون همان‌طور که گفتیم اصل الوجودش در ذهن نمی‌آید؛ [آنچه] از این کتاب در ذهن می‌آید ماهیّت و صورتی از وجود آن است. ماهیّتش مشخّص است؛ جنسی از قرطاس دارد و با این مرکّبات و با این خصوصیّات، و این می‌شود ماهیّتش. غیر از این یک چیز دیگر هم [در ذهن] می‌آید و آن اینکه این قرطاس و مرکّب هست. آن «هست« با این ماهیّت [یا چیست] دوتا است. پس هم صورتی از ماهیّت در ذهن آمد و [هم] صورتی از وجود.

# تباین مفهوم منتزَع از وجود با مصداق وجود

آیا آن صورت از وجود که [در ذهن] آمد، مثل این کتاب است؟! مثل این کتاب نیست، چون کتاب برای خودش یک کیلو وزن دارد، خصوصیّاتی دارد. پس صورتی از آن در ذهن آمد؛ آن صورت ما، جزئی است و آن صورت داخل در تحتِ آن مفهوم انتزاعیِ وجود اثباتی است و این صورت، جزئی برای آن مفهوم است. امّا خود کتاب داخل در تحتِ چیست؟ خود کتاب دیگر داخل در تحتِ چیزی نیست. کتاب را شما داخل در تحتِ چه چیز می‌گیرید؟ این یک وجود جدا دارد! [داخل] در تحتِ فرش می‌گیرید؟ این فرش برای خودش یک وجود جدایی دارد. [آیا] داخل در تحتِ دفتر می‌گیرید؟ دفتر برای خودش یک وجود جدایی دارد. [آیا] داخل در تحتِ این اطاق می‌گیرید؟ اطاق برای خودش وجود جدایی دارد. هوا و گچ و آجر دارد [که] هر کدام از اینها، وجود جدا جدا هستند. پس این داخل در تحتِ چه چیز شد؟

تلمیذ: اگر این‌طور باشد این اشکال پیدا می‌شود که ما در خارج نه مصداق داریم نه فرد داریم و نه جزئی؛ یعنی نفی فردیّت و مصداقیت و جزئیّت!

استاد: نه!

تلمیذ: ما فرض کردیم این مفهوم وجودی که در ذهن ما می‌آید صورت حاصله‌ای از آن شی‌ء خارجی است که این جزئی تازه فردی از آن مفهوم انتزاعی وجود است.

# یک «واحد» در عالَمِ وجود؛ واحد بالتشخّص

استاد: نه، این مفهوم او، فردی از آن است. یعنی مفهوم این وجود خارجی و مفهوم این تشخّص، جزئیِ برای آن معنای انتزاعی است، امّا نفس آن وجود، دیگر فرد برای آن مفهوم کلّی نیست. پس اگر ما بخواهیم نفس آن وجود را نگاه کنیم فردی است از حقیقت خودش. یعنی تشخّص او فردی می‌شود از همان حقیقیّت خودش که حقیقت او هم متشخّص بالفرد است.

در اینجا است که ما معنای وحدت وجود را با وحدت موجود می‌یابیم. یعنی آن وجودی که ما در اشیاء خارج و در مصادیق متفاوت می‌بینیم، حقیقت او در عین فردیّتش با حقیقت وجودات دیگر واحد می‌شود. پس یک واحد بیشتر ما در عالم وجود، نداریم؛ آن یک واحد، هم شامل خدا می‌شود و هم شامل خلق خدا. آن یک واحد هم شامل علّت می‌شود و هم شامل معلول‌های متفاوت. و درعین‌حال که آن واحد است، افراد کثیره‌ای دارد و کثرت آن افراد کثیره باعث اختلاف آنها نخواهد بود. یعنی اختلاف ماهوی و اختلاف جوهری آنها [مراد است] که اختلاف جوهری عبارت است از الظاهرُ بنفسِه المظهرُ لغیره؛ آن ازبین نمی‌رود و به‌حال خودش باقی است. پس بنابراین در این لحاظ، افراد واقعی در خارج هستند و این فرد، مستقل و جدای از آن است و آن فرد مستقل و جدای از این است، و درعین‌حال که این فرد مستقل و جدای از آن است، همۀ اینها ظهورات یک واحد هستند و آن یک واحد عبارت است از همان حقیقت وجود.

پس بنابراین، وقتی که او یکی شد دیگر کلّی نیست، دیگر آن سعیِ به معنای منطقی نیست سعی به معنای عام و شمول است ولی سعی به معنای منطقی که دارای جنس و فصل باشد و افراد مختلفةُ الحقایق در تحتِ آن باشند این‌طور نخواهد بود. این را می‌گویند واحد بالتشخّص. پس همان‌طور که عین آن فرد در خارج واحد بالتشخّص است، حقیقت آن هم واحد بالتشخّص است و این فردی از آن حقیقت واحده خواهد بود.

# تطبیق متن

توضیحٌ و تنبیهٌ:

قد تبیّن و تحقّق مِن تضاعیفِ ما ذکرناه مِن القولِ فی الوجودِ أنّه کما أنّ النورَ قد یُطلَقُ و یرادُ منه المعنیٰ المصدریِ

«[و به‌تحقیق که از میان اقوال در وجود، روشن و محقق شد قول اشراقیین به اینکه گاهی‌اوقات به نور هم معنای مصدریِ آن اطلاق می‌شود؛ یعنی] نور به معنای نورانیّة الشیء، ظهور الشیء، یعنی ظاهر شدن و نورانی شدن، نمود پیدا کردن»

أی نورانیّةُ شیءٍ مِن الأشیاءِ؛ و لا وجودَ له فی الأعیانِ

«برای این نور در اعیان، وجودی نیست.»

بل وجودُه إنّما هو فی الأذهانِ.

«این معنای مصدریِ نور، وجودی در اعیان ندارد بلکه وجودی در اذهان است.»

## تبیین جایگاه معنای مصدری و اسم مصدری

تلمیذ: پس الآن فرق بین اسم مصدر و مصدر چه شد؟

استاد: مصدر عبارت است از یک انتساب بین حدث و بین آن ذاتی که حدث از او سر می‌زند؛ این به معنای مصدر است و یک معنای انتزاعی است.

تلمیذ: می‌خواهیم ببینیم الآن جایگاه اسم مصدر کجاست؟

استاد: اسم مصدر عبارت است از همان نفس الحدث. همان نفس الحدثی که چه فرقی می‌کند، که شما چه بگویید حدث و چه بگویید اسم مصدر، نفس الحدثی که تحقّق خارجی دارد. شما یک‌وقتی دارید صحبت می‌کنید و من می‌خواهم این حالت شما را برای دیگران بازگو کنم، می‌گویم: ایشان دارد صحبت می‌کند، مشغول صحبت کردن است. اینکه می‌گویم: مشغول صحبت کردن است یعنی حالتی بین شما و بین آن عملی که دارید انجام می‌دهید برقرار است. پس در خارج چه امری تحقّق دارد؟ عملی که از شما سرزده است و ذاتی که شما دارید. اگر آن عملِ شما را در یک کیسه جمع کنند، می‌شود یک ساعت گفتگو. فرض کنید که تمام صحبت‌های شما را در یک نوار جمع کنند، ما اسم این نوار را اسم مصدر می‌گذاریم، به‌خاطر اینکه داریم می‌شنویم دیگر، صدایش را می‌شنویم ولی خودش را نمی‌بینیم. اسم نوار، اسم مصدر است. نوار عبارت است از همان گفتاری که آن گفتار در خارج تحقّق پیدا کرده است. حالا آقای نوری بگردد و [بگوید] داخل این نوار آقای ... را پیدا کن! می‌گوید: ناخن من که هیچ، چیزی از اجزای من هم داخل در این نوار جای نمی‌گیرد، حالا کجای من، سر تا پاهایم بیاید داخل آن [جمع بشود]؟! می‌گوید: فقط همان صحبت، موج، نحوه‌ای از آن که در خارج تحقّق پیدا کرده آنقدر جاها رفته سپس[یک تکّه‌اش آمده است داخل این نوار]. ببنید تازه چه خبر است! یعنی صحبتی که شما می‌کنید اگر یک میلیون ضبط در اینجا باشد، به تعداد این ضبط‌ها اسم مصدر در خارج هست، یکی دو تا سه تا چهارتا... ولی اصلاً از وجود شما هیچ چیز [در این نوار] نیست! آنچه [در نوار] هست وجود شما و اثر شماست، ولی آنچه که هست این است که آن سر و گردن و دست و پا و...، تمام این‌ها، همه در جای خودش محفوظ است. آن عمل شما است که در خارج تحقّق دارد و ما اسم این را حدث می‌گذاریم.

## تبیین معنای حدث

حدث یعنی چه؟ [یعنی] آن عملی که از فاعل سر می‌زند و نام دیگر آن اسم مصدر است. و مصدر عبارت است از انتساب. آن حدث در ذهن نمی‌آید، آن حدث یک امر خارجی است. [دقیقاً] مثل اعیان خارجی که در خارج هستند ولی در ذهن نمی‌آیند، حدث هم در خارج هست ولی در ذهن نمی‌آید. آن کتکی که الآن فاعل دارد به مفعول می‌زند، هیچ‌وقت در ذهن نمی‌آید! آن چیزی که در ذهن می‌آید زدن است، یعنی آن صورت انتساب فاعل با آن مفعول است که در ذهن هست و آن یک معنای انتزاعی است. پس مصدر می‌شود معنای انتزاعی، اسم مصدر همان معنای حدث در خارج است.

تلمیذ: این بنا بر اصطلاح حضرتعالیٰ است امّا قوم، حدث و مصدر را یکی می‌دانند.

استاد: نه‌خیر، نباید یکی بدانند! خیلی اشتباه می‌کنند!

و قد یُطلَقُ و یرادُ منه الظاهرُ بذاتِهِ المظهِرُ لغیرِ

«[و گاهی‌اوقات اطلاق می‌شود و قصد می‌شود از وجود، ظاهر کنندۀ به ذات خودش و مظهر برای غیر خودش»

مِن الذّواتِ النوریّة، کالواجبِ تعالیٰ و العقولِ و النفوسِ، و الأنوارِ العَرْضیّةِ المعقولةِ أو المحسوسةِ

«[که عبارت هستند] از ذوات نوریّه مانند واجب تعالیٰ و عقول و نفوس [و] انوار عرْضیّه معقوله که اینها ظاهر بذاته و مظهر لغیره هستند. و آن انوار عرْضیّه یا معقول هستند یا محسوس هستند و این انوار معقوله یا محسوسه، در اذهان و نفوس پیدا می‌شوند.»

آن صور ذهنی که برای انسان پیدا می‌شود و آن حالاتی که برای انسان پیدا می‌شود و آن عقول، تمام اینها انوار عرْضیّه هستند یا محسوس در عالم حس هستند”

کنورِ الکواکبِ والسُّرُجِ

«مانند نور کواکب، نور سراج»

نور شمس، نور قمر و نور چراغ‌ها که انوار عرْضیه هستند. ـ عَرَضیه غلط است، عرْضیه بخوانید ـ و همۀ اینها محسوسه هستند.

 و له وجودٌ فی الأعیانِ لا فی الأذهانِ

«و [برای] این، وجود در اعیان دارد و دیگر در اذهان نیستند و به ذهن کاری ندارند»

کما سیَظهرُ لکَ وجهُ ذلک إن شاءَ الله تعالیٰ

«نحوۀ تحقّقش در اعیان و اختلافش با اذهان، تمام اینها برای شما روشن می‌شود ان‌شالله تعالیٰ»

و إطلاقُ النّورِ علیها بالتشکیکِ الإتّفاقیِّ.

«(چرا ما به اینها نور می‌گوییم؟) به‌خاطر تشکیک اتفاقی است که مابه‌الاتفاق در اینها عین مابه‌الاشتراک است. تشکیک اتفاقی به آن می‌گوییم.»

و المعنَیٰ الاوّلُ مفهومٌ کلٌّی عَرَضیٌّ لما تحتَه مِن الأفرادِ؛ بخلافِ المعنَیٰ الثّانی

«آن معنای اوّلی که مصدری باشد، مفهوم کلّی عَرَضی است و عارض بر افرادش می‌شود؛ به‌خلاف معنای دوم»

که [آن معنای دوم] بر چیزی عارض نمی‌شود بلکه نفسُ الشّی‌ء است و عینُ التحقّقِ فی الخارج است،

فإنّه عینُ الحقائقِ النوریّة

«این معنای دوم، عین حقایق نوریّه است»

و مع تفاوتِها بالتّمامِ و النّقصِ والقوّةِ و الضّعفِ

«درصورتی‌که اینها با همدیگر اختلاف دارند، تام دارند، ناقص دارند، قوی دارند، ضعیف دارند»

فلا یوصَفُ بالکلّیةِ و لا بالجزئیّةِ

«[پس] دیگر در اینجا نمی‌توان اتّصاف به کلّیت و به جزئیّت کرد.»

بمعنَیٰ المعروضیّةِ للتشخّصِ الزّائدِ علیه.

«به معنایی که اینها معروض واقع شوند برای تشخّص که این عروض، زائد بر تشخّص است.»

چون خود وجود شیء، تشخّص آن شیء است؛ بعد اضافۀ بر این تشخّص بگوییم: جزئی هستند. این جزئیّت، زائد بر تشخّص، دیگر برای آن عین خارجی تحقّق ندارد، چون جزئی باید داخل در تحتِ کلّی باشد و این داخل در تحتِ چیزی نیست. زید داخل در تحتِ چیست؟ ـ البتّه وجود زید را می‌گوییم ـ حالا زن زید،‌ داخل در تحت او هست، ولی [خود] وجود زید داخل در تحتِ هیچ چیزی نخواهد بود.

بل النّورُ هو صریحُ الفعلیّةِ و التمیّزِ و الوضوحِ و الظّهورِ؛

«بلکه نور، صریح فعلیّت [تمیّز و وضوح و ظهور] است.

یعنی جنبۀ فعلیّت تام است و دیگر این نور در فعلیّت خودش نیازی به چیز دیگری ندارد، صراحت در فعلیّت دارد و فعلیّت در نور تمام است. و صریح در تمیّز است، و نیازی به شی‌ء دیگر ندارد تا اینکه او را متمیّز از غیر کند، همان‌طور که مثلاً ماهیّات در تمیّز، نیاز به فصل و تشخّصات دارند. و اینکه صریح در وضوح است و صریح در ظهور است.

و عدمُ ظهورِهِ و سطوعِه امّا مِن جهةِ ضعفِ الإدراکِ ـ عقلیًّا کان أو حسّیًا ـ

و عدم ظهور و اینکه برای ما روشن نیست و ما خبر نداریم، یا از ضعف ادراک ما است [چه ادراک عقلی و چه ادراک حسّی.]»

که ما هنوز به حقایق نوریّه اطّلاع نداریم و آنچه چشم ما می‌بیند همه ماهیّات و صور است، و باطن و حقیقت اشیاء برای ما منشکف نیست، یا ادراک ما ادراک حسّی است نه ادراک عقلی.

أو لاختلاطِه بالظّلمةِ و النّاشئةِ مِن مراتبِ تنزّلاتِه بحسبِ اصطکاکاتٍ وَقَعَتْ بینَ مراتبِ القصورِ الإمکانیِّ

«و یا به‌واسطۀ این است که این نور مخلوط می‌شود با ظلمتی که این ظلمت ناشی از ابتعاد اوست از مبدأ آن و اصطکاکاتی بین مراتب قصور امکانی واقع می‌شود»

و برای انسان موانعی پیدا می‌شود که نمی‌گذارد حقیقت آن نور برای انسان جلوه کند. انسان در نور حسّی هم می‌بینید که وقتی یک‌جا یک نوری می‌خواهد اگر مانع نباشد جلوی [خودش] آن [نور] را می‌بیند؛ امّا اگر مانع باشد این مانع برخورد می‌کند و انسان نمی‌تواند آن نور را مشاهده کند، و لذا حجاب باید کنار برود. همین‌طور در ادراک آن انوار عقلی و ذوات نوریّۀ خارجی، برای انسان موانعی پیش می‌آید که نمی‌تواند آن حقیقت نوریّه را ببیند یا اینکه موانعی برای خود آن نور پیش می‌آید که آن حقیقت او را نمی‌گذارد جلوه پیدا بکند درست مثل شخصی که یک گناهی می‌کند چطور می‌‌بینید شما [در او] حالت کدورت پیدا می‌شود. قبلاً می‌دید که او چه صورت زیبایی داشت و این نور از او تلألؤ داشت و همین نور، حقایق نوریّۀ نفسیّۀ او بود که در خارج وجود داشت، [امّا] امروز می‌بینید که چقدر کدر و ظلمانی شده است! این لابد از دیروز تا به حال، در این وسط دسته‌گلی به‌آب داده و یک کاری کرده که دیگر آن جلوات نوریّه در مراتب قصور امکانی، وقتی که می‌آید در عالم طبع، در اینجا با ظلمات گناه و ظلمات ابتعاد اختلاط پیدا می‌کند و دیگر نمی‌تواند ظهور خودش را بنمایاند. و خلاصه، شوائب فتور هیولانی او را از مرتبۀ خودش دور می‌کند.

و شوائبَ الفتورِ الهیولانی؛

«که وقتی در مرحلۀ هیولا می‌آید، این شوائب [فتور] هیولانی او را از مبدأ خودش دور می‌کند.»

لأنّ کلَّ مرتبةٍ مِن مراتبِ نقصانِ النّورِ و ضعفِه و قصورِه عن درجةِ الکمالِ الأتمِّ النّوریِّ الّذی لا حدَّ له فی العظمةِ و الجلالِ و الزینةِ و الجمالِ

«[چون] هر مرتبه‌ای از مراتب نقصان نور و ضعفش و قصورش از درجۀ کمال اتمّ نوری که حدّی نیست برای او در عظمت جلال و زینت جمال (و آن عبارت است از مبدأ انوار که باری‌تعالیٰ است.) هر مرتبه از مراتب نور از آنجا تا پایین»

وَقَعَ بإزائِها مِن مراتبِ الظّلماتِ و الأعدامِ المسمّاةِ ب«الماهیّات الامکانیّةِ» کما سیقَعُ لک زیادةُ اطّلاعِ علیه فیما سیقرَعُ سمعَک.[[1]](#footnote-1)

«یک مرتبه از مراتب ظلمات و اعدام که اینها به ماهیّات امکانیّه نامیده می‌شوند، [به ازاء آن درجۀ کمال] وجود دارد؛ [همان‌طور که به‌زودی اطّلاع بیشتری برایت واقع می‌شود در آنچه به‌زودی به گوشت می‌خورد.]»

یعنی هر تعیّنی از تعیّنات، از مبدأ اوّل بگیری تا این أدنیٰ المراتب، یک مرتبه‌ای از ظلمت دارند، همین‌قدر که این جدا و دور می‌شود، در ازائش ـ این ابتعاد یعنی چه؟ یعنی دوری، یعنی ظلمت ـ پس ما الآن ببینیم که در این مرتبه از مراتب عالم طبع قرار گرفته‌ایم. و منظور از عالم طبع، یعنی عالم دنیا نه عالم مادّه. چقدر این نور ما مخلوط و مشوب به ظلماتی است که بین ما و مبدأ انوار فاصله انداخته است! یکی‌یکی باید این ظلمات را باز کنیم؛ ظلمات تعلّق به مال، ظلمات تعلّق به دنیا و زن و فرزند را باز کنیم و بعد به بالا برویم. بعد به حجب نوریّه می‌رسیم و باز در آنجا ظلمات است، باز در آنجا عالم تعیّنات است، باز در آنجا خوشی است، لذّت است، در آنجا دل‌خوش‌کندهایی وجود دارد، باید اینها را هم یکی‌یکی باز کنیم تا اینکه برسیم به جایی که دیگر در آنجا درقبال و در ازای نورانیّت دیگر ظلمتی وجود نداشته باشد، و آنجا دیگر مرتبۀ فنا و عالم هو هویّت است.

اللَهمّ صلّ علیٰ محمدٍ و آل محمدٍ

# اصطلاحات درس

وجود اثباتی (یا معنای مصدری): به معنای مفهومی، انتزاعی و کلیِ «هستی داشتن» یا «بودن» است که در ذهن شکل می‌گیرد. این معنا یک مفهوم عام است که بر مصادیق زیادی حمل می‌شود؛ مانند «این کتاب هستی دارد»، «خدا هستی دارد». اما خودش در خارج وجود عینی ندارد و صرفاً از واقعیّت خارجی حکایت می‌کند.

وجود ثبوتی (یا معنای اسم مصدری): به معنای خودِ حقیقتِ عینی، خارجی و مشخّصی است که در عالم واقع تحقّق دارد. این وجود، یک مفهوم کلّی نیست، بلکه همان «عین» و «تشخّص» خارجی است که مصداق برای مفهوم ذهنیِ «وجود اثباتی» قرار می‌گیرد و به ذهن راه نمی‌یابد.

مَصدَر: یک مفهوم انتزاعی و نسبی است که به خودِ رویداد یعنی حدث اشاره ندارد، بلکه به «نسبت» آن رویداد با شرایط و جوانبش مانند فاعل، زمان و... اشاره دارد. این مفهوم صرفاً در ذهن وجود دارد. در درس، معنای مفهومی «وجود» به آن تشبیه شده است.

اسم مَصدَر / حَدَث: به معنای خودِ آن رویداد یا عملی است که در خارج تحقق پیدا می‌کند (نفس الحدث). برخلاف «مصدر» که یک مفهوم ذهنی است، «اسم مصدر» مانند «گفتار» یک امر عینی و خارجی است. در درس، حقیقت خارجی وجود به اسم مصدر تشبیه می‌شود.

تشخُّص: به معنای جزئی، معیّن و منحصربه‌فرد بودن یک موجود در عالم خارج است. متن استدلال می‌کند که «وجود ثبوتی» عینِ تشخص است؛ یعنی حقیقت آن همان جزئی و مشخّص بودنِ آن است و امری زائد بر آن نیست.

کلّی: مفهومی که قابلیت صدق بر افراد متعدد را دارد. در درس توضیح می‌شود که فقط «وجود اثباتی» یعنی مفهوم ذهنی می‌تواند کلّی باشد. اما «وجود ثبوتی» یعنی حقیقت خارجی نمی‌تواند کلّی باشد، زیرا هر وجودی تشخّص خاصّ خود را دارد و شامل دیگری نمی‌شود.

جزئی: فردی که مصداق یک مفهوم کلّی قرار می‌گیرد. در درس این معنا به چالش کشیده شده و گفته می‌شود: «وجود ثبوتی» را نمی‌توان «جزئی» به معنای منطقی کلمه دانست، زیرا این وجود، داخل در تحتِ یک مفهوم کلّیِ ذاتی مانند جنس و فصل قرار نمی‌گیرد و یک حقیقت منحصربه‌فرد است.

واحد بالتشخّص: به معنای «یکی بودن در عین تشخّص و فردیّت». این اصطلاح کلیدی بیان می‌کند که حقیقت وجود، در عین اینکه در مصادیقِ کثیر و متفاوت مثل خدا، انسان، اشیاء ظهور می‌یابد، یک حقیقت واحد و یکپارچه است. وحدت آن نه از نوع وحدتِ «کلیِ منطقی»، بلکه وحدت یک حقیقت شخصی و یگانه است که هر فردی عیناً ظهور همان حقیقت است.

1. الحکمة المتعالیة، ج 1، ص 63. [↑](#footnote-ref-1)